

مرز سایه



جوزف کنراد

ترجمه مهیل سمی

انتشارات ققنوس

تهران، ۱۳۹۱

Conrad, Joseph

سرشناسه: کنراد، جوزف، ۱۸۵۷ - ۱۹۲۴ م.

عنوان و نام پدیدآور: مرز سایه/جوزف کنراد؛ ترجمه سهیل سستی.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص.

فروست: ادبیات جهان؛ ۱۱۷. شاهکارهای رمان کوتاه؛ ۳.

شابک: ۹۷۸۶۰۰-۲۷۸۰۳۴-۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فبا

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه بخش سوم "Typhoon and other tales"

می‌باشد.

موضوع: داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: سستی، سهیل، ۱۳۴۹ -، مترجم

رده‌بندی کنگره: PZ۳/م۴ ۱۳۹۱ ۸۵۲۵/ک

رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۸۶۶۱۱۳

این کتاب ترجمه‌ای است از بخش سوم:

Typhoon and Other Tales

Joseph Conrad

A Signet Classic, 1963



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاهدانمری،

شماره ۱۰۷، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

جوزف کنراد

مرز سایه

ترجمه سهیل ستمی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

زمستان ۱۳۹۱

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۸ - ۰۳۴ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 034 - 8

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۵۰۰۰ تومان

پیشگفتار مترجم

گفته‌اند که دستمایهٔ رمان مرز سایه، تجربهٔ خود کنراد بوده است. گویا کنراد در دوره‌ای که زندگی‌اش را عمدتاً بر پهن دریا می‌گذرانده، ناگهان بدون هیچ دلیل مشخصی کار خویش را رها می‌کند، و حتی بعد از مدتی دچار تشویش و بی‌تابی عصبی می‌شود. در همین حین ویس، به شکلی ناگهانی به او پیشنهاد می‌شود که فرماندهی کشتی‌ای به نام اوتاگو^۱ را بپذیرد، و کنراد این پیشنهاد و سوسه‌انگیز را می‌پذیرد؛ چون از این طریق، در جوانی می‌تواند برای نخستین بار ناخدا یکم یک کشتی باشد، مقامی که معمولاً به افسران جوان پیشنهاد نمی‌شده است. و گویا شیوع بیماری در میان ملوانان نیز مستند بوده است.

اما فارغ از این ملاحظات زندگینامه‌ای، در مورد رمان کوتاه مرز سایه که آلبرت گرار^۲ آن را از برجسته‌ترین نمونه‌های رمان کوتاه در ادبیات انگلیسی می‌داند، گفتنی کم نیست.

در تمام آثار کنراد یک شخصیت مرموز وجود دارد، و نمود این شخصیت در بعضی از آثار او، که جزو بهترین کارهایش هستند، به مراتب بیش‌تر از آثار

دیگر و اغلب پر حجم تر است. این شخصیت از بعضی جهات منحصر به فرد است، چون نام و کالبد مشخصی ندارد، بیش تر نوعی پدیده است تا شخصیتی داستانی با نام و خصلت های مشخص: تاریکی.

در آثار برجسته کنراد، تاریکی حضوری همیشگی و کاملاً نمادین دارد؛ از رمان دل تاریکی گرفته تا نوسترومو، طوفان و مأمور سری. تاریکی مثل حجمی غلیظ و متراکم و هوشمند است که سیلان می یابد و به تدریج دل و روح و ذهن و اندیشه مردان کنراد را اشغال می کند. این تاریکی همیشه در بحرانی ترین لحظات زندگی شخصیت های کنراد آغاز می شود و پیش می خزد تا از جامعه بشری قربانی بگیرد، چه تاریکی در دل جنگل های کنگو، چه در سواحل شرقی آمریکا و چه حتی در کوچه پس کوچه های لندن. جوزف کنراد نویسنده ای اخلاق گراست و نمادهای اخلاقی گاه در آثارش نمودی بیش از حد آشکار دارد. تاریکی اغواگر و وسوسه کننده است، اما همیشه انسان را به دل نیستی سوق می دهد؛ مرگی نمادین که همیشه به معنای پرت شدن به دل جهانی کور و عاری از ارزش است. ناخدای رمان مرز سایه در شرایطی کاملاً خوب، دل از کار و همکارانش و زندگی اجتماعی می کند و گوشه انزوا را برمیگزیند، و تا مرز فروپاشی عصبی و فرو افتادن به دل سایه ها پیش می رود، اما به ترغیب دوستی دنیادیده، کار جدیدی برمیگزیند تا از دل تیرگی مرگ خارج شود.

اما آغاز سفر تازه آغاز تیرگی و سیاهی است. این بار این تاریکی توأم با رکود و سکون است. سکون و رخوت، تاریکی و بیماری از هر سو به سمت کشتی ای که وسط آب مانده و حتی از کوچک ترین نسیم نیز بی بهره است، پیش می خزد. مضمون کلی آثار کنراد همیشه تقابل شخصیت های داستان با این تاریکی است. گاهی شخصیت هایش در قعر تاریکی، مثلاً تاریکی جنگل های کنگو، غرق می شوند، و گاه نجات می یابند. کشتی و دریا چنان در

انفعال و حالتی خلسه‌مانند و شوم غرق است که دستیار ناخدا، آقای برنز، بخت نحس کشتی را به روح ناخدای پیشین کشتی که در نتیجه بیماری در سفر قبلی مرده و در همان حوالی جسدش برای همیشه به کام دریا سپرده شده است نسبت می‌دهد. عنصر جهل نیز به این تاریکی سیال افزوده می‌شود و ناخدا را تا مرز جنون و تن دادن به توهم پیش می‌برد.

در بخشی از رمان آمده است که در زندگی یک خط سایه وجود دارد، مرزی که هشدار می‌دهد با گذر از آن، از حیطه خامی و جوانی گذشته‌اید. و گذر از این مرز با آزمونی بسیار دشوار و شاق تحقق می‌یابد. این شاید همان چیزی باشد که بعضی از روان‌شناسان از آن با عنوان بحران روحی میانسالی یاد می‌کنند. مرز سایه، مرز گذشتن از حیطه اعتماد به نفس ناپخته و خام جوانی و توهم ساده‌لوحانه چیرگی بر خود و تقدیر به عرصه شناخت خود و ضعف‌های خود، و در نتیجه، رسیدن به قدرت و تسلط بر نفس است.

بخت بد و اقبال نحس به مدت طولانی، احساس گناه را به انسان تحمیل می‌کند. این تصور به ذهن انسان القا می‌شود که حتماً سزاوار بخت شوم خویش است؛ و رها شدن از این احساس حقارت، مستلزم گذر از مرز آن سایه است. بداقبالی‌هایی که گریبانگیر ناخدا می‌شوند، یک به یک و بی‌وقفه جلوه می‌کنند و همه، حتی خود ناخدا را در یک لحظه، تا مرز جنون و توهم پیش می‌برند. نثر کنراد در خلق این فضای رازآلود بسیار مؤثر است. کنراد در خلق حس و حالی که می‌خواهد، بارها و بارها از قیدها و صفت‌هایی استفاده می‌کند که به‌رغم مفهوم کلی مشابه، هر یک بار معنایی خاص خود را دارند؛ او با نثر متکلفش برای ایجاد فضایی که می‌خواهد، بسیار ماهرانه از زبان بهره می‌گیرد، مهارت و تسلطی که برای یک نویسنده غیرانگلیسی که انگلیسی زبان مادری‌اش نبوده و در اواسط عمر این زبان را می‌آموزد، به‌راستی مایه شگفتی است.

رمان مرز سایه، در مقایسه با بعضی آثار کنراد، به مراتب درونگرایانه‌تر است. در این اثر، معضل اصلی نه بروز ماجراهای پرفراز و نشیب، که سکون و رخوت مرگبار ناشی از عدم وقوع ماجراست. محک اصلی برای تحول شخصیتی خام به شخصیتی پخته، نوعی رکود و عدم تحرک اسرارآمیز است که یداری حاصل جادو و سحری نحس است. ناخدای کشتی سحر را می‌شکند و از مرز سایه عبور می‌کند، اما در آن سوی سایه از دنیای پرتلاؤ و آکنده از شیرین‌کامی و خوشبختی اثری نیست. در پایان رمان، شخصیت اصلی اثر بلافاصله آماده شروع سفری دیگر است. خسته است و از هیجان در او نشانی نیست. اما او تغییر کرده است، تغییری عمیق، گذر از یک خط که به ظاهر کاری ساده است، اما بسیار پیچیده و دشوار است. در آن سوی مرز سایه، دنیا شاید همان باشد که بود، کار شاق و سختی‌های زندگی بر پهنه دریا همچنان به قوت خود باقی‌اند، از خوشی و وجد نشانی نیست؛ زندگی در این سوی مرز حتی با تحمل فشاری تازه توأم است، فشار درک خود و مفهوم زندگی، آن‌گونه که کنراد توصیفش می‌کند.

با این حال، آن سوی سایه‌ها، فارغ‌بالی و رهایی از توهم نیز هست؛ رهایی از غل و زنجیرهای سنگین زندگی‌ای متکبرانه، توأم با توهم و خودبزرگ‌بینی. و از نظر کنراد، هنر به مفهومی که او در نظر دارد، از معنای زندگی دور نیست، موضوعی که او خود با زبان خیال‌آفرین و جذابش به آن اشاره کرده است:

... هنر طولانی است و زندگی کوتاه، و موفقیت بسیار دور. و به این ترتیب، بی‌آن‌که برای سفری چنین طولانی، به قدرت خود مطمئن باشیم، کمی در مورد هدف این سفر سخن می‌گوییم - هدف از هنر، که مانند خود زندگی، الهام‌بخش و سخت‌یاب، و در دل مه غرق و گم است. این هدف بنا بر مفهوم منطقی و روشن کلمه، پایانی ظفرمندانه ندارد؛ بر ملا شدن یکی از اسرار

جوزف کنراد ✻ ۹

عاری از احساس و عاطفه‌ای که ما بر آن‌ها نام قوانین طبیعت نهاده‌ایم نیست.
از بزرگی و عظمت چیزی کم‌تر ندارد، بلکه فقط دشوارتر است.

سهیل سمی
تیرماه ۱۳۹۱

www.ketab.ir